

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو

۲۲ اپریل ۲۰۱۲

## مبارزه طبقاتی برای افزایش دستمزد

### ۳. دوران گروندریسه و کاپیتال

در آمد

۱. سلسله مقالات "مبارزه طبقاتی برای افزایش دستمزد" برآیند تأمل نویسنده در اولویت‌های جنبش کارگری ایران است و تبعاً قصد ورود به مباحث پایه‌ای و تئوریک سوسیالیسم علمی را ندارد. واضح است که اشاره به مواضع مارکس و انگلس در خصوص مسأله دستمزد در پروسه مبارزه طبقاتی به اعتبار اهمیت مزد در تاریخ مبارزات همیشه جاری طبقه کارگر شکل بسته؛ کما این که بزرگان سوسیال دموکراسی، جناح چپ بورژوازی (کینزین‌ها)، راه سومی‌ها (گیدنز) و صد البته هارترین ایدئولوژی بورژوازی (نئولیبرالیسم هایک - فریدمن) نیز هر کدام به شیوه خود موضع کار و مزد را بحث و ارزیابی کرده‌اند. طرح این مباحث در این مجموعه مقالات صرفاً به منظور تعریض و غنی‌سازی موضوع صورت گرفته و از دقت نقد تئوریک بهره عمیقی ندارد. نگارنده در کتاب "امکان فروپاشی سرمایه‌داری و دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی" تبیین نسبتاً جامع و دقیقی از موضوعات مورد نظر به دست داده است.

۲. "اسطوره بورژوازی ملی، مترقی" - با وجود ارزش و اهمیت بی تردید در نقد پوپولیسم و چپ رادیکال و مستقل از جنبه‌های منفی آن در هجو سنت‌های چپ انقلابی و نگاه تحقیرگرا به گذشته چپ ایران - نقطه آغازی در متن جنبش کارگری و سوسیالیسم چپ محسوب نمی‌شود. چنین نقدهایی در میان سوسیالیست‌های انقلابی و رادیکال پر پیشینه است و از تئوریسین‌ها و پیشروان حزب کمونیست ایران (جناح سلطانزاده) تا مسعود احمدزاده سابقه‌مند است.

در افزوده: اهمیت طرح این موضوع از آن جا ریشه می‌گیرد که کم و بیش صد سال پس از ورود سرمایه‌داری به عصر امپریالیسم و متعاقب جهانی‌سازی‌های نئولیبرالی، هنوز هم در مدح انتلاف پرولتاریا با بورژوازی (از سبز اصلاح طلب تا زرد جمهوری خواه و سیاه سلطنت طلب و البته خاکستری منشویک و چپ بریده پروغرب) نسخه‌ها پیچیده می‌شود، که مپرس! باری در سال ۱۹۰۸ فراکسیون واسو خاچاطوریان - آرشاویر چلنگریان (سوسیال دموکرات‌های تبریز) طی نامه‌ای خطاب، به کائوتسکی و پلخانف از جمله چنین نوشتند:

«در ایران در کنار صنعت‌گران کوچک، طبقه پرولتاریائی وجود دارد و این وضعیت پایه فعالیت سوسیالیستی را پدید می‌آورد.»  
همچنین آواتیس سلطانزاده، ضمن تجزیه و تحلیل توازن طبقاتی در ایران حمایت از جنبش بورژوا - دموکراتیک را به مثابه

**غلتیدن به آغوش ضد انقلاب ارزیابی کرد:** «در مقام مقایسه با جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک مسأله عبارت است از انجام و حفاظت از انقلاب دقیقاً کمونیستی. هر ارزیابی دیگری از این واقعیت می‌تواند نتایج تأسف انگیزی به بار آورد.» (محمدحسین خسرو پناه، ۹۹: ۱۳۸۲)

نیز: مجموعه مجلدات اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، مقالات سلطانزاده: ص ۵۳. تأکید و پافشاری بر استقلال طبقاتی پرولتاریا در متن هر جنبش اجتماعی میراث تروتسکیسم نبود. این تئوری‌های علمی و عملی برآیند دست‌آورد مبارزه طبقه کارگر اروپا و کاوش‌های مارکس و انگلس بود. بلشویک‌ها نیز با وجود عدم انکشاف مناسبات تولیدی بورژوائی و بدتر از آن فقدان توازن میان شهر و روستا آن آموزه‌ها را به درست از بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی فرا گرفتند و زنجیرهای بردگی پرولتاریای روسیه را - به پشتوانه مبارزه مستقیم خود پرولتاریا - در ضعیف‌ترین حلقه سرمایه‌داری شکستند.

### **توصیه بد و اشتباه محاسباتی مارکس و انگلس**

آموزه‌های منتج از جنبش چارنیستی نگاه ژرف‌نگر مارکس و انگلس را به زمینه‌های بروز بحران ۴۸ - ۱۸۴۶ و انقلاب ۱۸۴۸ دوخت. در همین دوران رهنمود غلط مارکس و انگلس به طبقه کارگر آلمان صادر شد. رهنمودی که مدتی بعد از سوی آنان به "توصیه‌های بد" تلقی شد. این آموزه در مبارزات جاری طبقه کارگر کشورهای فرعی سرمایه‌داری (ایران) از اهمیتی ویژه برخوردار است. آموزه‌هایی که در جریان انقلاب اکتبر از سوی منشویک‌ها به رهبری پلخانف هدایت می‌شد و نیروی طبقه کارگر را ذخیره این یا آن جناح بورژوازی و مشخصاً بورژوازی لیبرال می‌ساخت. آموزه‌هایی که بر محور مرحله انقلاب تا انترناسیونال چهارم نیز استمرار یافت و به اعوجاج مواضع سیاسی احزاب کمونیست در خصوص متحدان طبقه کارگر در عصر امپریالیسم دامن زد. باری مارکس و انگلس با تأکید بر ضرورت انکار ناپذیر مبارزه طبقه کارگر در راستای خلع ید سیاسی از طبقه حاکم نقد سوسیالیست‌های اتوپیائی و خرده بورژوائی را در دستور کار خود قرار دادند. اما از آن جا که خیزش آینده آلمان را انقلابی بورژوائی می‌دانستند، طی یک نشانی مطلقاً اشتباه طبقه کارگر آلمان را فراخواندند تا برای ساقط کردن حکومت استبدادی از طبقه بورژوازی حمایت کند!

در سال‌های ۴۹ - ۱۸۴۸ و هم‌زمان با شعله‌ور شدن زبانه‌های آتش انقلاب فلروری (فرانسه) مارچ (آلمان) و قیام‌های دیگر در ایتالیا و اتریش مارکس و انگلس به مبارزه طبقاتی کارگران در سطوح جهانی پیوستند. آنان در بازگشت به پاریس کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستی را شکل دادند و در سفر به کلن (آلمان) برای پیشبرد امور تبلیغاتی اتحادیه نشریه "Neue rheinische zeitung" را منتشر کردند.

آموزه‌های بسیار مهم این دوران از هر نظر باید مورد توجه و بررسی دقیق تحلیل‌گران قرار بگیرد. در این مدت یک ساله که مارکس و انگلس کمیته مرکزی اتحادیه را منحل و نشریه پیش گفته را به محلی برای نشر تحلیل‌ها و تبلیغات سازمانی تبدیل کرده بودند و می‌کوشیدند بر جهت‌گیری‌های مبارزه طبقه کارگر اروپا تأثیر بگذارند یک اتفاق یا بهتر است بگوئیم خطای محاسباتی از سوی آنان رخ داد. مارکس و انگلس به تبعیت از اصول اولیه و خام مانیفست، طبقه کارگر را به دنبال‌روی از خیزش بورژوازی علیه قدرت‌های استبدادی دعوت کردند. اما در اواخر پائیز ۱۸۴۸ آنان به فراست خطای فاحش خود را دریافتند. شواهد و مدارک فراوانی به مارکس و انگلس نشان داد که بورژوازی در این مبارزه، سخت ناپی‌گیر و بی‌کفایت است و قادر به اعمال هژمونی خود برای تغییر دموکراتیک اوضاع استبدادی نیست. متأسفانه تقریباً تمام سال ۱۸۴۸ نشریه پیش گفته به تقلیل مبارزه طبقاتی پرولتاریا - بورژوازی پرداخته و نقش استبداد ستیزی بورژوازی آلمان را برجسته ساخته بود. مارکس و انگلس به محض فهم اشتباه بزرگ خود به جبران برخاستند. مارکس در ماه دسامبر طی مقاله‌ای به نام "بورژوازی و ضد

انقلاب" چپستی انصراف بورژوازی پروس از ایفای نقش موقت خود را توضیح داد و برای بازگشت اصولی به میدان نبرد اصلی کار - سرمایه یک سلسله سخنرانی تحت همین عنوان ایراد کرد که در نشریه مورد نظر منتشر شد.

شکست انقلاب ۱۸۴۸ مارکس و انگلس را به ترک کلن واداشت. مارکس به پاریس رفت و اندک زمانی پس از اخراج به لندن مهاجرت کرد. اما انگلس که به شورشیان بادن ملحق شده و به ارتش خلقی آن دیار مشاوره نظامی می‌داد، پس از شکست قیام (جولای) به سوئیس گریخت و از آن جا به لندن رفت.

در لندن مارکس و انگلس با این تصور که متعاقب شکست انقلاب، دور جدیدی از انقلاب در قاره عروج خواهد کرد به بازسازی اتحادیه کمونیستی پرداختند. آنان ظهور انقلابی جدید، این بار در انگلستان را انتظار می‌کشیدند. انقلابی که به زعم مارکس و انگلس قرار بود - یا می‌توانست - از یک طرف به دوران شکوفائی بورژوازی انگلستان پایان دهد و از طرف دیگر بحرانی جدید در کل قاره اروپا و به ویژه کانال مانش به وجود آورد:

«از آن جا که این بحران لاجرم با درگیری‌های شدید در قاره مصادف خواهد شد نتیجه‌ای متفاوت از تمام بحران‌های پیشین به بار خواهد آورد. در شرایطی که هر بحران تاکنونی ضریب آهنگ پیشرفت و پیروزی جدید بورژوازی صنعتی بر زمین‌داران و بورژوازی مالی را فزونی بخشیده است، اما این بحران نقطه آغاز انقلاب مدرن انگلستان را شکل خواهد داد.» (Marx, 1974: 274-275)

مارکس بحران زاینده انقلاب در انگلستان را نزدیک و تا حدودی پیش‌بینی پذیر و در همان حال اجتناب ناپذیر تصور می‌کرد: «نتایج بحران اقتصادی نزدیک جدی‌تر از همیشه خواهد بود. انگلستان برای نخستین بار یک بحران صنعتی و کشاورزی را به طور همزمان تجربه می‌کند. این بحران دوگانه در انگلستان و همزمان در قاره - که نزدیک به بروز عینی است - تشدید خواهد شد. میدانش گسترش خواهد یافت و حتا سطح آن انفجاری‌تر خواهد گشت. تأثیر عواقب و عوارض بحران انگلستان بر بازار جهانی، ناگزیر یک خصلت سوسیالیستی بی‌سابقه خواهد یافت.»

(Ibid, PP.282-283)

این تحلیل خوش‌بینانه مارکس در بهار سال ۱۸۵۰ نوشته شد. این خوش‌بینی چندان دوام نیاورد. در تابستان ۱۸۵۰ ضد انقلاب بورژوائی بر تمام قاره اروپا مسلط شده بود. بدین‌سان مارکس به بازبینی دقیق‌تر تبیین بحران سرمایه‌داری با تأکید بر تناقض‌های ذاتی آن و تحلیل امکان فروپاشی سرمایه‌داری پرداخت.

در این تبیین‌ها مارکس و انگلس اگرچه تفسیر جدیدی از ساختارهای اصلی ظهور بحران ارائه ندادند، اما ظهور بحران انگلستان و گسترش آن در قاره اروپا را محصول توسعه صنعتی و تجاری سال‌های ۴۵ - ۱۸۴۳ دانستند. با وجودی که درهای متعددی از بازارهای خاور دور (هند) به روی اقتصاد انگلستان باز شده بود و با وجودی که جهان نوین روزه‌های تازه‌ای برای کالاهای انگلیسی گشوده بود، اما با این حال مارکس و انگلس بار دیگر بر اضافه تولید به عنوان منشا بروز بحران‌های اقتصادی سیاسی تأکید کردند.

توجه مارکس و انگلس به انتقال بحران اقتصادی از انگلستان به فرانسه و آلمان و سایر کشورهای اروپائی و بازگشت رونق به اقتصاد انگلستان حائز اهمیت است. در واقع هنگامی که انقلاب‌های فیروزی و مارچ ۱۸۴۸ در فرانسه و آلمان شکل گرفتند، بحران انگلستان رو به بهبودی بود. مارکس و انگلس به تبیین این رابطه پرداختند و از اضطراب و وحشت حاکم بر پاریس پس از انقلاب فیروزی و تسری آن به سراسر اروپا سخن گفتند. گرچه به علل مشخص و معینی در این ارتباط دست نیافتند:

«تا آن جا که ورشکستگی‌های بانکی و تجاری در بخش‌های دیگر تازه مد نظر است، تعیین این که این‌ها تا چه حدی محصول تلاطم و گسترش تدریجی تجاری بودند امکان پذیر نیست و این که این‌ها تا چه حدی واقعاً محصول زیان‌های معلول فضای وحشت و اضطراب بودند. به هر حال این قطعی است که بحران تجاری در انقلاب ۱۸۴۸ خیلی بیش‌تر نقش داشت تا انقلاب در

بحران اقتصادی تجاری.» (Ibid, P:292)

چنین استدلالی به مارکس و انگلس کمک کرد تا تحلیل واقعی خود را در ارتباط با بازگشت رونق اقتصادی به انگلستان و به تبع آن کاهش تضادهای طبقاتی تدوین کنند.

در این مبحث آنان نسبت به تأثیرات مفید قیام‌های متعدد اروپا بر اقتصاد انگلستان و امریکا توضیح دادند. بخش عمده‌ای از رونق جدید اقتصادی بر پایه سرمایه‌های بنا شده بود که در جریان قیام‌های اروپائی به حرکت درآمده و مجراهای سوداگری را حذف کرده و سرمایه را به سمت بهبودی و سودآوری مراکز تولید مادی سوق داده بود. بزرگترین ضربه این دگرگشت اقتصادی تضعیف و نابودی تدریجی جنبش کارگری چارلیستی بود. (Engels, 1892:365) از سوی دیگر مارکس و انگلس به روشنی نشان دادند که نتیجه بازگشت بهبودی و رونق به اقتصاد انگلستان شکست انقلاب‌ها و قیام‌ها و تسری رونق به اروپا بود. آنان در تابستان ۱۸۵۹ به این نتیجه رسید که به دنبال فرایند پیش گفته، بازگشت سریع وضع انقلابی منتفی شده است.

«مادامی که این رونق عمومی دوام دارد و نیروهای مولد جامعه بورژوائی را قادر می‌سازد که با حداکثر وسعت ممکن در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری توسعه یابند، هیچ امکانی برای یک انقلاب واقعی وجود ندارد. چنین انقلابی، فقط زمانی ممکن است که دو نیرو در تضاد با یکدیگر قرار بگیرند: نیروی مولد مدرن و اشکال بورژوائی تولید. وقوع انقلاب جدید فقط به مثابه نتیجه یک بحران ممکن خواهد شد. با این وصف فرا رسیدن انقلاب حتمی و قطعی است. درست با همان قاطعیت و قطعیت که بحران فرا می‌رسد.» (Marx, 1973: 131)

مارکس و انگلس در نتیجه این بررسی پیش‌بینی‌های پسینی و پوزیتیویستی خود از انقلاب را تا حدودی تعدیل کردند و به این درک واقعی رسیدند که بازگشت شرایط انقلابی به زمان بیش‌تر نیاز دارد. زمانی که این گردش نظری تا تغییر فکری آشکار شد که آنان به مخالفت با کسانی برخاستند که به تصور بازگشت سریع انقلاب در صدد سازمان‌دهی فوری اتحادیه کمونیستی بودند. چنین تعارضی به انشعاب انجامید. ارتجاع در سراسر اروپا نهادینه شد و در سال ۱۸۵۱ پلیس پروس سازمان اتحادیه را از هم گسست و بدین ترتیب مارکس و انگلس یک سال بعد ناگزیر اتحادیه را منحل کردند.

در این برهه به تدریج مارکس و انگلس ضمن تصحیح مواضع نادرست خود به فراست دریافتند که بحران اواخر دهه ۱۸۴۰ خلاف تصور آنان نه فقط مقدمه یک تحول عظیم منجر به فروپاشی سرمایه و ظهور انقلاب سوسیالیستی نبود، بلکه اساساً زمینه‌ای برای گسترش یک دوران طولانی سرمایه‌داری بود. به قول انگلس بهبود تجارت بعد از بحران ۱۸۴۷ طلوع یک دوره جدید صنعتی بود. بدین ترتیب دفتر یک دوره پر تلاطم در زندگی مبارزات سیاسی و نظری مارکس و انگلس بسته شد. از این پس مارکس و انگلس برای یک دهه شکل مبارزه خود را تغییر دادند. به تبع اوضاع حاکم بر اروپا این دوره اگرچه کم و بیش توأم با انزوا بود، اما نتایج ثنوریک درخشانی برای انسجام ساختارهای نظری مبارزه طبقاتی جنبش کارگری به ارمغان آورد. فعالیت آنان در این دوره اگرچه فقط نظری نبود، اما واقعیت این است که انسداد مبارزه طبقاتی در سراسر قاره به همراه شکست جنبش چارلیستی مارکس و انگلس را به این جمع‌بندی رساند که عروج یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی با اهداف مشخص سیاسی، فقط در پرتو ظهور یک بحران بزرگ اقتصادی ایجاد خواهد شد. حتا این جمع‌بندی جدید نیز صورت دیگری از معادله جبری بحران اقتصادی مساوی انقلاب اجتماعی است را فرموله کرد.

### دوران گروندریسه و کاپیتال

طبقه کارگر اروپا - که نماد و نماینده واقعی خود را در افکار و وجود مارکس و انگلس می‌دید - برای یک دوره معین از میدان مبارزه طبقاتی عقب نشست، ابتکار عمل را به بورژوازی سپرد و در مقابل به ترمیم آن بخش از ضعف‌های ثنوریک خود پرداخت که قرار بود در آینده به شیوه عینی و عملی دشواری‌های مسیر مبارزه را ساده کند. در این برهه مارکس به بسط خلاق

چارچوب و پایه‌های تئوری نقد اقتصاد سیاسی خود پرداخت و منطق طرح اجمالی انگلس را به نقد خود تلفیق و تطبیق داد و با انجام کامل به تبیین چستی ارزش مبتنی بر کار - در شیوه تولید سرمایه‌داری - دست زد.

گروندریسه به یک مفهوم نخستین اثر آبنندی شده و پخته مارکس در حوزه نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری است. مبنای حرکت مارکس به سوی تدوین کاپیتال و تنظیم ساختار اصلی نظریه ارزش اضافه از گروندریسه شکل بسته است. این اثر در برگزیده کامل‌ترین ارزیابی مارکس در خصوص بسط سیستماتیک و ارگانیک تئوری بحران سرمایه‌داری است. در سال ۱۸۵۹ سهمی در نقد اقتصاد سیاسی در چارچوب بازنویسی بخش اول گروندریسه بر زمینه ارزیابی مارکس از ارزش و پول منتشر شد. این تلاش‌های تئوریک دو سال بعد با تکمیل گروندریسه ادامه یافت. با تدوین نخستین مجلد کتاب سرمایه (۱۸۶۷) مارکس و انگلس بار دیگر وارد میدان مبارزه سیاسی شدند. درباره انگیزه بازگشت آنان به این عرصه چند عامل مهم قابل تأمل است:

- گسترش سریع پرولتاریای صنعتی به موازات انبساط سرمایه در کل قاره.
- آغاز خیزش‌های کارگری به طور مشخص در دهه ۱۸۶۲-۱۸۵۲.
- شکل‌بندی انترناسیونال اول در سال ۱۸۶۹.

جامعه انترناسیونال کارگران با هدف پشتیبانی از اعتصاب کارگری و کمک به ایجاد هم‌آهنگی میان فعالیت‌های حمایتی و مبارزه با اعتصاب شکن‌ها تشکیل شد. جامعه در یکی از همان فراخوان‌های اولی از مارکس و انگلس برای مشارکت فعال در برنامه‌های خود دعوت کرد. آنان با حضور قاطع خود در انترناسیونال چند اقدام برجسته را در دستور کار قرار دادند و با استادی تمام عملیاتی کردند:

- تهیه قطع‌نامه افتتاحیه.
- تنظیم اساس‌نامه موقت.
- میانجی‌گری مؤثر و مفید میان نحله‌های فکری حاکم بر جنبش کارگری.

در این دوران پرودونیست‌های فرانسوی در کنار چارنیست‌های انگلیسی و مازینی‌های ایتالیایی در صدد اعمال هژمونی نظری و برنامه‌ی خود بر جنبش کارگری بودند. مارکس و انگلس با استفاده از تجربیات عملی خود در اتحادیه کمونیست‌ها و بهره‌گیری از دست‌آوردهای جدید مطالعات برهه پیش گفته گرایش‌های باکونیستی و پرودونیستی را نقد و ضعیف کردند. سخنرانی‌های مارکس در ژوئن ۱۸۶۵ - که بعدها تحت عنوان "دستمزد، قیمت و سود" منتشر شد - گامی مؤثر در راستای پیشبرد برنامه‌های تبلیغاتی و آموزشی به منظور تنزیه جنبش کارگری از انواع و اقسام جریان‌ها و گرایش‌های انحرافی بود. مارکس در متن سخنرانی‌هایی که بر محور دستمزد استوار بود، دقیقاً با شناخت از اوضاع حاکم وارد مبارزه شد. در این برهه اعتصاب‌های گسترده کارگری همه گیر شده و غوغائی شگفت بر محور **افزایش دستمزدها** راه افتاده بود. مارکس در این سخنرانی‌های مستند و مؤثر به وضوح توانست مواضع مخرب اوئیست‌ها (جان وستون) را نقش بر آب کند. وستون با سختی از این نظر دفاع می‌کرد که کارگران باید از مبارزه برای افزایش دستمزد دست بکشند چرا که مبارزات دستمزدی می‌توانست به رکود و افزایش تورم دامن بزند و تبعاً نتایج مبارزه را به صفر برساند. در برابر این مواضع نادرست اوئیست‌ها مارکس با تکیه بر شناختی که از بحران سرمایه‌داری به دست آورده بود، به تحلیل‌های جان وستون حمله کرد و نتایج دست کشیدن از مبارزه برای افزایش دستمزد را همچون فاجعه‌ای به زیان طبقه کارگر دانست. به نظر مارکس درست است که بحران سرمایه‌داری منافع کارگران را همیشه تهدید و تحدید می‌کند، اما این نیز درست‌تر است که طبقه کارگر بدون این مبارزه وضعش رو به وخامت بیش‌تر می‌گذارد. مارکس بر این موضوع واضح که **دستمزد مثل کالا‌های دیگر در چرخه متلاطم تجارت به سطوحی بالا و یا پایین‌تر از ارزش متوسط خود نوسان می‌یابد، تأکید کرد و در عین حال نشان داد که به دلیل همین پاندولیسیم است که در فرایند بحران سرمایه‌داری، دستمزد - و به تبع آن نرخ سود - گرایش نزولی پیدا می‌کند.** در نتیجه مبارزه طبقه کارگر سبب می‌شود حداقل

دستمزدها در دوران بهبود و رونق سرمایه‌داری افزایش یابد.

«اگر در جریان دوران رونق - یعنی زمانی که سرمایه سودآور می‌شود - طبقه کارگر برای افزایش دستمزد خود مبارزه نکند، با مد نظر قرارداد چرخه صنعتی نمی‌تواند حتی دستمزد متوسط نیز دریافت کند. این دیگر اوج حماقت است که در شرایطی که دستمزدها متأثر از برهه متغیر چرخه [بحران، بهبودی، رونق] هستند، از کارگران خواسته شود، نسبت به جبران خسارات متحمل شده در دوره بحران و رکود مبارزه نکنند و در برهه رونق خاموشی پیشه سازند.» (Marx, 1980:69)

مارکس در پروژۀ دفاع از دستمزد در واقع روند تشکلیابی و اتحاد طبقاتی و پیشبرد مبارزۀ متشکل کارگران را نیز پی گرفت. علاوه بر این دست‌آوردهای تبعی، به نظر مارکس مبارزات دستمزدی می‌توانست در مسیر تکامل مبارزۀ طبقاتی پرولتاریا گامی مؤثر در راستای نابودی سیستم مینتی بر کارمزدی باشد و به فروپاشی سرمایه‌داری کمک کند.

ادامه دارد....

### بعد از تحریر

۱. طبقه کارگر ایران و جنبش کارگری چنان خود را بر سپهر سیاسی کشور تحمیل کرده است که جناب دکتر محسن رضائی (دبیر محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام) عنایت فرموده و با سخاوتمندی تمام؛ پیش‌نهاد داده‌اند که: "در روز جهانی کارگر وزارت کشور به کارگران مجوز راهپیمایی بدهد."

پس از آن که حضرت باراک اوباما از سوی مخالفان نئوکنسرواتیست امریکائی خود "سوسیالیست" خوانده شد و همان عبارت از سوی یک روزنامه نگار باند بورژوائی امنیتی آقای عطریانفر (موسوم به محمد قوچانی سردبیر کنونی مهرنامه) ایضاً تکرار شد، دور نیست که در آینده‌ای نزدیک - یحتمل در آستانه انتخابات ریاست جمهوری یازدهم - یک کمپین انتخاباتی با استناد به این جمله مشعشع دکتر رضائی، کلیه حریفان را ضربه فنی کند و برای درو کردن رأی طبقه کارگر و کم کردن روی زیاد قالی‌بافان و خواباندن مچ "خانه کارگران" این جمله را سند منگوله‌دار بزند! با این توصیه دکتر رضائی خداوند یک مه این سال (۱۳۹۱-۲۰۱۲) را به خیر کند. آمین!

۲. محمود صالحی پس از سفری کوتاه به فرانسه و ملاقات با رهبران جنبش کارگری آن کشور و طرح جسورانه مشکلات طبقه کارگر ایران به کشور بازگشت. واضح است که طبقه کارگر میهن ندارد اما چنان که بارها تأکید کرده ایم درجه ای بی بدیل از انکشاف مبارزه طبقاتی و آگاهی و سازمان‌یابی عینی و مادی و واقعی مستلزم حضور مستقیم فعالان پیشرو جنبش کارگری در متن طبقه است. محمود عزیز از این حیث در میان طبقه از اعتبار و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و خود به اهمیت مسؤلیت خویش واقف است. به او خسته نباشید و خیر مقدم می‌گویم و امید به شادی و سلامتی اش دارم.

۳. در همین حال اپوزیسیون بورژوائی و پرو غرب وطنی تحت حمایت و مدیریت داهیانۀ نهادهای سرمایه داری و در ادامه کنفرانس ارتجاعی اولاف پالمر در گوشه ای از "امریکای گرامی و دموکرات" تجمعی را ترتیب داد که قرار بود لباسی را که امپریالیسم برای عراق و افغانستان و لیبیا و تونس و مصر و البته سوریه پروو کرده و دوخته است برای مردم ایران اندازه بگیرد. می‌توان تصور کرد آن آقایان و بانوان - از شهریار آهی سلطنت طلب تا فاطمه حقیقت جوی اصلاح طلب - جلسه "گذار به دموکراسی" را با یک دقیقه سکوت و ادای احترام به روح و روان هانتینگتون و تئوری دموکراسی روال کار شروع کرده و با فاتحه به روان شاد میلیتون فریدمن خاتمه داده اند. گیرم که جای آقای رضا پهلوی در جمع این شخصیت‌های شاخص و شخیص خالی بوده است تا از همان تریبون مشخص به متحدان اسرائیلی اپوزیسیون محترم ارائه طریق نمایند که به جای خالی کردن بمب‌های ناقابلش بر سر و کله مردم ایران به اپوزیسیون کمک کنند. به عبارت روشن‌تر به جای بمب معادل آن یعنی دلار مرحمت فرمایند.

### پی‌نوشت:

۱. توجه رزا لوکزامبورگ به این وجه شیوه بازتولید سرمایه‌داری می‌تواند در افزوده‌ای بر تئوری بحران اضافه تولید مارکس تلقی شود.

منابع:

خسرو پناه. محمدحسین (۱۳۸۲) *نقش ارامنه در سوسیال دموکراسی ایران* [۱۹۱۱-۱۹۰۵]، تهران: نشر پژوهش شیرازه.  
سلطان‌زاده. اوتیس (بی‌تا) *اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران*، مقالات سلطان‌زاده، تهران: علم.

- Cleaver. Harry M (1979) *Reading Capital Politically*. Austin: university of texas Press. Now (2000) Published by Anti / Theses throught Ak Press.
- Engels. F (1892) "Introduction" *to English edition of condition of the working class in England*, Stanford university Press.
- Marx. K (1973) *Political writings*, Volume Two, surveys from Exile. New York: vintage
- ----- (1974) *Political writings*, volume one The Revolutions of 1848. New York: vintage.
- ----- (1980) *wages, Price and Profit*. Peking: Foreign Languages Press